

نکاتی پیرامون زندگی محمد مؤمن جزائری شیرازی

محمد برکت^۱

محمد مؤمن بن محمد قاسم جزائری شیرازی، در رجب ۱۰۷۴ هجری قمری در شیراز متولد شده، اما اطلاع دقیقی از تاریخ فوت و آرامگاه وی در دست نیست، فقط می‌دانیم که در سال ۱۱۳۰ (تاریخ تألیف کتاب «خزانة الخیال») زنده بوده.

محمد مؤمن نزد پدر و اساتید مبرز شیراز علوم مختلف را فرا گرفته و از سیزده سالگی دست به قلم شده و به تألیف و تصنیف پرداخته و در طول عمر خویش بیش از ۴۰ عنوان کتاب تألیف کرده.

در سن ۲۴ سالگی تصمیم به مهاجرت می‌گیرد و پس از سفر به شهرهای مختلف ایران و عراق، سرانجام به هند رفته و تا پایان عمر آنجا اقامت می‌کند.

در هند مدتی را به سختی و ناکامی به سر می‌برد تا اینکه در سال ۱۱۰۲ هجری قمری با سپاه اورنگ زیب مواجه شده و با امیران و حکیمانی آشنا می‌شود که او را تکریم نموده و با توجه به دانش و فضل او، وی را به ملاقات اورنگ زیب ترغیب و تشویق نموده و پیشنهاد می‌کنند کتابی نوشته و آن را به پادشاه هدیه کند.

وی کتاب «جنات عدن» را می‌نویسد و به پادشاه اهداء می‌کند. هدیه مورد قبول اورنگ زیب قرار گرفته و منصب طبیب و حکیم مخصوص نوه ارشدش جهاندار شاه، عطا می‌نماید.

جزائری از سال ۱۱۰۲ تا پایان عمر جهاندار شاه در سال ۱۱۲۴، به مدت بیست و دو سال در سفر و حضر ملازم وی بوده و ایامی خوشی را گذرانده، بویژه روزگاری که در مُلتان اقامت داشته‌اند.

^۱ مدیر مدرسه علمیه امام عصر (عج)

از میان نوشته‌های جزائری، فقط کتابهای ۱. جنات عدن ۲. خزانه الخیال المشحونه بدرر الأقوال و غرر الأمثال ۳. زهرة الحیاء الدنیا ۴. طیف الخیال فی مناظره العلم و المال ۵. لطائف الظرائف و طرائف المعارف ۶. مشرق السعدین ۷. مشکاة العقول فی شرح زبده الاصول ۸. المقامات الناسخه للمقامات ۹. منیة اللیب در دسترس است. اما کتاب «تعبیر طیف الخیال فی مناظره العلم و المال» نسخه‌ای از آن را مرحوم آقا بزرگ تهرانی دیده و گزارشی از آن در ذریعه ج ۴ ص ۲۰۸ داده است.

محمد مؤمن جزائری، شرح حال خود را از بدو تولد و همچنین نام اساتید و تألیفاتش را در کتاب‌های «زهرة الحیاء الدنیا» «طیف الخیال»، «تعبیر طیف الخیال» و «خزانه الخیال» آورده و تراجم نویسان هم از گزارشات وی بهره برده‌اند. اما ایشان از ایام اقامت او در هند دوره که دوره مهم و حساسی از زندگی جزائری است، توصیفی نکرده‌اند. از آنجا که نثر او نثری مصنوع و متكلف است. بخصوص دو کتاب «طیف الخیال» و «خزانه الخیال» که در فن مقامه نویسی نوشته شده و مجموعه‌ای از مقامات است؛ شاید موجب این بی‌توجهی شده است.

نوشتار حاضر نکاتی پیرامون کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی بعضی از کتابهای محمد مؤمن جزائری، و گزارشی از ایام اقامت او در هند، بر اساس کتاب‌های فوق الذکر است.

الف: در فهرست‌های موجود نسخه مستقل از کتاب «جنات عدن» معرفی نشده است. اما این کتاب را جزائری در مقدمه کتاب «زهرة الحیاء الدنیا» آورده است.

ب: کتاب «المقامات الناسخه للمقامات» که فقط یک نسخه به خط مؤلف از آن شناسائی شده، بعد از دیباچه فقط دارای یک مقامه به نام «المقامة القمریة» است که بعدها جزائری آنرا در کتاب طیف الخیال آورده است.

المقامات بر اساس تک نسخه موجود، با تصحیح آقای محمد مهدی (احسان) رضائی در فصلنامه معارف در سال ۱۳۸۸ چاپ و منتشر شده است.

ج: جزائری توسط جهاندارشاه و در زمان حکومت اورنگ زیب به منصب هزاری (فرماندهی هزار پیاده نظام) می‌رسد. و بعدها در زمان حکومت پدرش، به منصب امیری سه هزار پیاده و دویست سواره نظام رسیده و لقب مؤمن علی خان را به دلیل این منصب دریافت می‌کند.

د: زمانی که جهاندار شاه به حکومت می‌رسد. جزائری یک بیت شعر (در آفاق زد سکه بر مهر و ماه / ابوالفتح غازی جهان دار شاه) جهت ضرب بر روی سکه می‌سراید که مورد قبول جهاندار واقع شده و بر روی سکه‌ها ضرب می‌شود.

ضمیمه ۱:

جهت مستند سازی گزارش فوق الذکر، عبارتهای جزائری از «خزانه الخیال» آورده شده، البته با حذف کلمات و جملات ادبی و مدح و ثنای اشخاص. نشانه «؛» بجای کلمات حذف شده آمده است.

مقامه اغرابیه: انی احتملت فی الہند شدائد لا تحملہا متون الجمال بل متون الجبال وکلّ تلك النکایۃ والشکایۃ والعسرۃ والحسرۃ إنّما كانت فی أوائل دخولی فی الہند أکله الأکباد فإنّه لما نزلت معسکر السلطان وقد کان یومئذٍ فی أرض دکن؛ حتی أرشدنی ہادی التوفیق؛ وتشرفّت بصحبۃ امراء مشفقین واتفقت الخلطۃ مع حکماء حاذقین کرماء؛ الأمير شمس الدین علی الملّقب بمخلص خان و؛ الأمير برهان الدین الملّقب بفاضل خان و؛ الحکیم محسن خان واستاد؛ الأمير محمدمہدی الملّقب بحکیم الملک روح اللہ فی عالم الانس ارواحہم؛ وکلّفونی بملازمۃ السلطان الأعظم؛ محمّد محی الدین اورنگ زیب عالمگیر پادشاہ الغازی؛ فأمرونی بجمع رسالۃ جامعۃ بین علم الأبدان و علم الأدیان وحملہا بطریق الہدیۃ لیظہر تبخری فی غیر علم الطب أيضاً عند السلطان؛ ولما یلبثوا یومین فضلاً عن آیام حتی عرضوا علی السلطان وفود هذا الخامل الفقیر وأكثروا فی بسط حالی وشرح کمالی ثم قالوا هذا قليل من کثیر فحکم الملک باحضاری لاعطاء المنصب؛ وألفت رسالتی الوجیزۃ؛ التي سمّيتها بجنّات عدن؛ فلما تبین عند الملک حالی؛ ولانی طبایہ أعزّ أحفاده، محمّد معزّ الدین جهاندار شاه بهادر غازی؛ اذا امره الملک المکرّم وجده الأکرم بالخروج إلى أطراف الہند والمسیر إلى مُلتان وسدّ الثغور إلى اقاصی ملک السند فرغبت طوعاً وکرهاً فی الاغتراب وتهیأت للسفر الذی هو قطعۃ من العذاب وخرجت معه من معسکر الملک؛ حتی وصلنا بعد اللتیا والتي بلده مُلتان؛ وقد أنهی الخبر إلى السلطان وهو مقيم فی بلده مُلتان أنّ الملک قد ارتحل؛ فانتقل الملک من جدّ السلطان إلى والده أعنی؛ محمّد معظم قطب الدین شاه عالم پادشاہ بهادر الغازی؛ فلما سمع السلطان فی بلده مُلتان أنّ جدّه ارتحل والملک إلى والده انتقل أسرع فی الخروج سائراً إلى حضرته، وسافر برجله وخيله حتى وصل إلى خدمته؛ جلس الملک والد السلطان علی سریر الملک و؛ ولی عہده الولد المظفر المنصور أعنی سلطاننا الخلف الأكبر المذكور فعند ذلك التمسّت من السلطان الرخصۃ للعود الی الأهل والأوطان؛ فامتنع وأبی، ووهب لی جوائز حصل منها الغنی؛ وعرض علی الملک حقیقۃ حال هذا المجهول فصار أمری معلوماً لذلك الجناب؛ فحملت معی عند الملازمۃ بطریق الہدیۃ تصنیفی الکبیر المسمی بزهرۃ الحیوۃ الدنیا إلیه؛ ولما انتقل السلطان معظم إلى جوار اللہ الملک الأعظم وقع القتال بین ورتته، حتى قتل الإخوۃ الثلاثۃ رحمہم اللہ وتفرّد بالسلطنۃ أبو الفتح محمّد معزّ الدین جهاندار شاه پادشاہ فانشدت بیتاً لسکۃ والدراهم والدنانیر وأملیتہ علیہ فکتبه بخطه الشریف وأمر الوزير الکبیر بضریہا علی النقود فی ممالک الہند؛ فصارت السکۃ رایجۃ فی الأفاق؛ والبيت هو قولی:

ابوالفتح غازی جهان دار شاه

در آفاق زد سکه بر مهر و ماه

وفی یوم جلوسه علی سریر الملک والسلطان خصنی بمزایا جلیله؛ وشرّفنی بخطاب حکیم الممالک

و منصب ثلاث هزاری ومائتی فارس؛ كما أنشرت إلى مجمل هذه الأحوال بقولى فى المقامه الشيرازيه من كتاب طيف الخيال؛ فترقيت يا حكيم إلى المنصب الهزارى فصرت اليوم من المراء الأعيان و؛ فسميت الآن مؤمن على خان ثم بخطاب حكيم الممالک.

مقامه سلطانيه؛ ثم توفى بعد بضع سنين جده المذكور وانتقل الملك منه إلى والده المبرور فارتفع بارتفاع قدره عند أبيه قدرى؛ وارتقيت فى زمن دوله والده من بين الأقران إلى المنصب الهزارى وخطاب مؤمن عليخان ثم توفى بعد خمسين سنه أبوه رحمه الله عليه وانتقل الملك بعد محاربه الإخوه وقتلهم إليه واستقل بالرياسة العامة؛ فتشرفت بخطاب حكيم الممالک فى أيام دولته وترقيت إلى منصب ثلاث هزارى ومائتى فارس فى عهد سلطنته ثم انقلب الزمان.

ضمیمه ۲:

برای آشنایی با سه پادشاهی که محمد مؤمن جزائری در دربار آنان بوده، شرح حال آنان با اختصار از دائرة المعارف بزرگ اسلامی آورده شده:

اورنگ‌زیب

ابوالمظفر، محیی‌الدین محمد عالمگیر غازی، ششمین پادشاه گورکانی هند. او سومین پسر شاهجهان بود که در ۱۰۲۷ ق / ۱۶۱۸ م، در دهود متولد شد. اورنگ‌زیب، آموزش‌های متداول عصر را زیر نظر استادان آغاز کرد و با زبان‌های فارسی، عربی، ترکی و هندی، آشنایی یافت. وی در دوره‌ی شاهزادگی، دو بار در ۱۰۴۵ ق / ۱۶۳۵ م و ۱۰۶۲ ق / ۱۶۵۲ م، از سوی شاهجهان، نایب‌السلطنه‌ی دکن شد. نیز، به‌سبب شایستگی، بارها، از سوی پدر، به مأموریت‌های گوناگون فرستاده شد؛ از جمله: لشکرکشی به بلخ و بدخشان، برای مقابله با ازبک‌ها، در ۱۰۵۷ ق / ۱۶۴۷ م؛ و دو لشکرکشی دیگر برای تسخیر قندهار، میان سال‌های ۱۰۵۹ تا ۱۰۶۲ ق، فرمان‌دهی جنگ‌های دکن، لشکرکشی موفقیت‌آمیز به گلکنده در ۱۰۶۵ ق و بیجاپور در ۱۰۶۶ ق.

پس از بروز بیماری سخت شاهجهان و پرشانی اوضاع مملکت در ۱۰۶۷ ق، میان ۴ برادر - داراشکوه، شجاع، اورنگ‌زیب و مرادبخش - بر سر جانشینی پدر، درگیری سختی پدید آمد؛ و هریک در ناحیه‌ی حکمرانی خویش، داعیه‌ی پادشاهی برداشتند؛ اما درایت اورنگ‌زیب، نخست او را به‌سوی اتحاد با برادر کهتر خود، مراد، کشاند؛ که باهم به‌سوی اکبرآباد حرکت کردند. در فاصله‌ی رویارویی‌ها با داراشکوه، اورنگ‌زیب، نخست مرادبخش را دست‌گیر کرد؛ سپس، طی مراسمی غیررسمی، درحالی‌که شاهجهان در قلعه‌ی اکبرآباد محبوس بود، در ۱۰۶۸ ق، در باغ شالیمار دهلی، تاج بر سر نهاد. اورنگ‌زیب، در ۱۰۶۹ ق، پس از برپاداشتن جشن تاج‌گذاری، عنوان «عالم‌گیر» را برای خود برگزید؛ آن‌گاه، دست‌به‌کار گسترش

قلمرو حکومت خویش شد.

یکی از مسائل مهم دوران حکمروایی اورنگ‌زیب، شورش مرآتیه به‌رهبری شیواجی پسر شاه‌جی بود. اورنگ‌زیب، بارها، از جمله در ۱۰۷۲ و ۱۰۷۴ ق، برای سرکوب این شورش اقدام کرد؛ و سرانجام در ۱۰۷۵ ق، توانست شیواجی را به‌اطاعت خود درآورد؛ اما وی در ۱۰۸۰ ق، از جنگ اورنگ‌زیب گریخت؛ و از آن‌پس، فعالیت خود را با شدت بیش‌تری برضد او ادامه داد. اگرچه ناآرامی‌های گوناگون تا واپسین روزهای عمر اورنگ‌زیب هم‌چنان ادامه داشت، با این‌همه، وی توانست در مدت ۵۰ سال پادشاهی خود، سرزمین‌های قلمرو گورکانیان را تا دورترین مرزهای جنوبی گسترش دهد.

اورنگ‌زیب، در ۹۱ سالگی درگذشت؛ و او را در آرامگاهی که به‌دستور خودش در درگاه شیخ برهان‌الدین در خلدآباد نزدیک اورنگ‌آباد ساخته شده بود، به‌خاک سپردند.

مجموعه‌ی نامه‌های بر جای مانده از وی، گذشته از اهمیت تاریخی، حکایت از تبحر او در نگارش به‌زبان فارسی دارد. اورنگ‌زیب، در هنر خوش‌نویسی، به‌ویژه خط نسخ، مهارت بسیار داشت؛ و نسخه‌هایی از قرآن کریم، به‌خط وی، در موزه‌های گوناگون موجود است.

اورنگ‌زیب، در امر قضا، بسیار سخت‌گیر و دقیق بود؛ و برای برقراری قوانین اسلامی و جلوگیری از منکرات و مقابله با متخلفان، مجازات‌های سنگین تعیین کرد. به‌دلیل پافشاری وی بر مذهب حنفی، علمای اهل تسنن بدو لقب «محبی‌الدین» داده بودند. اورنگ‌زیب، با وضع جزیه برای هندوان در ۱۰۹۰ ق - که در ۹۷۲ ق به‌فرمان اکبر ملغی شده بود - و جلوگیری از انتصاب هندوها در مقامات بالای حکومتی و دستور ویران کردن معابد هندوان، موجبات نارضایی عمیقی را در میان آن‌ها به‌وجود آورد. اگرچه اورنگ‌زیب بر مذهب تسنن پای می‌فشرد؛ اما گروه بسیاری از امرای وی، از شیعیان بودند.

سیاست خارجی: اگرچه به‌هنگام جلوس اورنگ‌زیب، نمایندگان از ممالک گوناگون برای گفتن تبریک به‌دیار وی آمدند؛ اما ظاهراً او چندان تمایلی به ایجاد رابطه‌ی سیاسی با همسایگان خود نداشته است. در باره‌ی ارتباط با ایران، می‌دانیم که بوداق‌بیگ در ۱۰۶۹ ق / ۱۶۵۹ م، از سوی شاه‌عباس دوم (سل ۱۰۵۲ - ۱۰۷۷ ق)، به‌هند رفت و در دهلی از وی استقبال بی‌سابقه و گرمی شد. تربیت‌خان نیز، در ۱۰۷۴ ق، از سوی اورنگ‌زیب به‌ایران گسیل شد؛ اما رفتار نسنجیده‌ی وی در ایران، چنان شاه‌عباس را برآشفته که ضمن نوشتن نامه‌ای توهین‌آمیز به اورنگ‌زیب، برآن شد که به‌سوی شرق لشکرکشی کند؛ ولی با مرگ ناگهانی وی در ۱۰۷۷ ق، نگرانی اورنگ‌زیب از رویارویی با صفویان برطرف شد؛ و بعدها، اورنگ‌زیب از به‌رسمیت شناختن سلطنت شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی خودداری کرد.

سلطان سلیمان دوم عثمانی (سل ۱۰۹۹ - ۱۱۰۲ ق)، با نوشتن نامه‌ای در ۱۱۰۱ ق، کوشید با تحریک

اورنگ‌زیب از یک سو و سبحان‌قلی‌خان حاکم بخارا از سوی دیگر، اتحادی بر ضد مسیحیان (اروپاییان) به وجود آورد؛ اما مشکلات داخلی اورنگ‌زیب، بیش‌تر از آن بود که درگیر جنگ‌های خارجی شود. در پی ناآرامی‌های دکن و اشتغال اورنگ‌زیب به این موضوع، انگلیسی‌ها بر آن شدند تا با استفاده از فرصت، جای پای خود را در هند محکم کنند. در ۱۰۹۷ ق، شایسته‌خان، حاکم بنگال، عوارض گمرکی معوقه را از انگلیسی‌ها طلب کرد؛ اما آن‌ها مقاومت کردند؛ و درگیری کوچکی میان دوطرف روی داد. برخوردهایی نیز میان اورنگ‌زیب و تجار آلمانی و فرانسوی بر سر مسائل تجاری و محافظت از کشتی‌های حجاج که عازم سفر مکه بودند، روی داد.

فرهنگ و هنر: در دوره‌ی اورنگ‌زیب، علوم فقهی، فلسفه، اخلاق و حدیث، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود؛ و مدارس مذهبی بسیاری تأسیس شد. از آثار مهم مذهبی این دوره، می‌توان از کتبا فتاوی عالمگیری، مشهور به فتاوی هندویه یاد کرد. در باره‌ی تاریخ‌نویسی نیز، در این دوره، آثار برجسته‌ای مانند واقعات عالمگیری عاقل‌خان خوافی، عالمگیرنامه‌ی کاظم قزوینی و مرآة‌العالم بختاورخان، تألیف گردید.

اگرچه اورنگ‌زیب موفق شد قلمرو گورکانیان هند را وسعت بخشد؛ اما کشاکش میان دیدگاه‌های مذهبی که از دوره‌ی اکبر آغاز شده بود، در این دوره نمود بیش‌تری یافت. مثلاً او با پشتیبانی افراطیون توانست داراشکوه، ولیعهد شاهجهان را که اندیشه‌های روشن‌بینانه‌ی صوفیانه داشت، از میان بردارد. پس از آن نیز، سیاست‌های افراطی او، که نقش‌بندیان در تقویت آن مؤثر بودند، به‌جز هندوان، مسلمانان را نیز آزد. جنگ‌های داخلی، به‌ویژه در دکن که بیش‌تر منشأ مذهبی داشت، نارضایی و شورش‌های گسترده‌ی مردمی را سبب شد. ناتوانی اورنگ‌زیب در حفظ نظام اداری و یکپارچگی میان امرا و درباریان، به دشواری‌های دیگر می‌افزود. سرانجام این بحران‌ها، زمینه‌ی تضعیف موقعیت جانشینان اورنگ‌زیب و نفوذ هرچه بیش‌تر انگلیسی‌ها را پس از مرگ او فراهم آورد؛ که در مدت کم‌تر از نیم‌قرن، به فروپاشی و سقوط سلسله‌ی گورکانیان شبه‌قاره منجر شد.

بَهادرِشاهِ گورکانی

عنوان دو تن از فرمان‌روایان بابری شبه‌قاره که حدود ۴۰۰ سال بر این سرزمین فرمان راندند؛ و در زمان حکومت بهادرشاه دوم، سلسله‌ی گورکانیان منقرض شد.

۱- بهادرشاه اول: قطب‌الدین محمد معظم (۱۰۵۳ - ۲۱ محرم ۱۱۲۴ ق / ۱۶۴۳ - ۱۸ فوریه‌ی ۱۷۱۲)، هفتمین پادشاه بابری هند، مشهور به شاه عالم.

وی، دومین پسر اورنگ‌زیب بود؛ در برهانپور زاده شد؛ و از نوجوانی، به آموختن علوم مختلف پرداخت؛ و قرآن را از بر کرد.

چنان که از برخی مآخذ برمی‌آید، او از ۱۴ سالگی وارد امور حکومتی گردید؛ و به صوبه‌داری دکن منصوب شد؛ از ۱۰۷۵ ق / ۱۶۶۴ م، گرفتار مناقشات دکن گردید؛ و در نبردهایی با مهرا، حکومت‌های محلی بیجاپور و قطب‌شاهیان شرکت کرد. بهادرشاه، پس از آن نیز، دوبار در ۱۰۷۵ و ۱۰۸۸ ق، به صوبه‌داری دکن انتخاب شد. وی در ۱۰۸۵ ق به‌دستور پدر مأمور کابل شد و لقب شاه عالم گرفت؛ در ۱۰۹۱ ق / ۱۶۸۰ م، مأمور سرکوب شورش برادرش، محمد اکبر گردید؛ در ۱۰۹۶ ق، شهر حیدرآباد را تصرف کرد؛ اما پس از مدت کوتاهی، پدرش به‌او بدگمان شد؛ و از حکومت برکنارش کرد؛ و به‌زندانش افکند (۱۰۹۷ ق). شاه عالم، حدود ۷ سال در زندان ماند؛ تا در ۱۱۰۶ ق / ۱۶۹۵ م، به‌دستور اورنگ‌زیب، آزاد شد؛ و در همان سال، به حکومت اکبرآباد (آگرا) منصوب گردید و لاهور، ملتان، اوچ و سپس کابل نیز در قلمرو او قرار گرفت.

شاه عالم، در سال‌های آخر حکومت پدرش اورنگ‌زیب، خود را نسبت به تاج‌وتخت بی‌علاقه نشان می‌داد؛ اما مخفیانه آماده‌ی تصاحب آن می‌شد. پس از مرگ اورنگ‌زیب (ذیقعه‌ی ۱۱۱۸)، میان فرزندان نزاع شد. مدت کوتاهی اعظم‌شاه و سپس کامبخش رشته‌ی کارها را در دست گرفتند؛ ولی شاه عالم، در محرم ۱۱۱۹، در منطقه‌ای در شمال لاهور، خود را فرمان‌روا خواند؛ و لقب بهادرشاه بر خود نهاد. وی، سپس، به برادرش اعظم‌شاه پیشنهاد کرد که مطابق وصیت پدر، قلمرو بزرگ کورکانیان را میان خود تقسیم کنند؛ ولی وی نپذیرفت و کار به نزاع کشید. اندکی بعد، در نبرد جاجو، اعظم‌شاه و پسرش را شکست داد و بکشت؛ و در همان سال، برادر دیگر خود کامبخش را نیز، در حدود حیدرآباد، منهزم کرد؛ که پس از چندی، بر اثر زخم‌هایی که برداشته بود، درگذشت.

جهاندارشاه

محمد معزالدین (سل ۲۱ صفر ۱۱۲۴ - ۱۶ محرم ۱۱۲۵ ق / ۱۹ مارس ۱۷۱۲ - ۱ فوریه‌ی ۱۷۱۳ م)، هشتمین پادشاه سلسله‌ی گورکانیان هند.

محمد، پسر ارشد بهادرشاه اول و نواده‌ی اورنگ‌زیب، در ۱۰ رمضان ۱۰۷۱ ق / ۲۹ آوریل ۱۶۶۱ م، در دکن متولد شد. وی در دوره‌ی فرمان‌روایی اورنگ‌زیب و نیز در دوره‌ی سلطنت پدرش، بارها به مأموریت‌های نظامی فرستاده شد. اورنگ‌زیب، وی را به صوبه‌داری ملتان برگزید؛ و او در دوره‌ی پادشاهی بهادرشاه نیز، مدتی در همین مقام بود. عنوان جهاندارشاه زمانی به‌او داده شده که بهادرشاه بر برادرش، اعظم‌شاه پیروز شد و مناصب و القابی به هر ۴ پسر خود اعطا کرد.

چون بهادرشاه در محرم ۱۱۲۴ / فوریه‌ی ۱۷۱۲ درگذشت، هر ۴ پسرش: جهاندارشاه، محمد عظیم‌الشان، رفیع‌القدر ملقب به رفیع‌الشان، و محمد خجسته‌اختر ملقب به جهان‌شاه با او در لاهور بودند. محمد

عظیم‌الشان، پسر دؤم بهادرشاه، که به تصریح منابع، صلاحیت بیش‌تری نیز از جهاندارشاه داشت و توسط شماری از امرا و سران نظامی حمایت می‌شد، خود را جانشین پدر خواند؛ اما سپهسالار ذوالفقارخان میربخشی که از درباریان بانفوذ و صوبه‌دار دکن بود و گویا با عظیم‌الشان نیز اختلاف داشت، به حمایت از جهاندارشاه برخاست. ذوالفقارخان، دو برادر دیگر جهاندارشاه، یعنی رفیع‌القدر و محمد خجسته‌اختر را با وعده‌ی تقسیم سرزمین‌های پادشاهی، با این شرط که در تمام آن‌ها خطبه و سکه به نام جهاندارشاه باشد، با خود هم‌داستان کرد؛ اما این اقدام، زمینه‌ساز اختلاف‌ها و جنگ‌های خونین میان پسران بهادرشاه شد که مدتی نه‌چندان کوتاه، آشفتگی اوضاع سیاسی و خسارات سنگین مالی و جانی به دنبال داشت.

به‌زودی، در اوّل صفر ۱۱۲۴ ق / ۲۸ فوریه‌ی ۱۷۱۲ م، جنگی میان جهاندارشاه و برادران متّحدش با عظیم‌الشان روی داد که به شکست و قتل عظیم‌الشان انجامید. اختلاف بر سر تقسیم غنائم، جهاندارشاه را مقابل دو برادر دیگر قرار داد؛ و طی دو جنگ پی‌درپی که به‌فاصله‌ی یک روز پس از پیروزی جهاندارشاه بر عظیم‌الشان روی داد، نخست محمد خجسته‌اختر (جهانشاه) و پسرش (رفیع‌الشان) کشته شدند.

جهاندارشاه در اوایل ربیع‌الآخر همان سال، از لاهور به‌سوی پایتخت حرکت کرد و در اواسط جمادی‌الاول، وارد قلعه‌ی شاه جهان‌آباد (دهلی) شد؛ و پس از جلوس بر تخت پادشاهی، به پاس خدمات ذوالفقارخان، منصب وزارت اعلی را به او داد.

جهاندارشاه، پس از قتل عظیم‌الشان، فرمان دست‌گیری پسر او، فرخ‌سیر را که در اکبرنگر، معروف به راجل محل، اقامت داشت؛ خطاب به جعفرخان، صوبه‌دار بنگال و ادویسه، صادر کرد؛ اما جعفرخان که باطناً هواخواه فرخ‌سیر بود، او را مطلع گردانید و فرخ‌سیر به عظیم‌آباد رفت که پیش‌تر در قلمرو پدرش عظیم‌الشان واقع بود. حسین‌علی‌خان بارهه، صوبه‌دار عظیم‌آباد، به خدمت برخاست؛ و در ربیع‌الاول همان سال، سکه و خطبه به نام فرخ‌سیر کرد؛ و سپس، با او و همراهی برادرش سیدعبدالله‌خان، صوبه‌دار الله‌آباد، جملگی، روی به دهلی نهادند.

درحالی که فرخ‌سیر و متّحدانش، که شمار آن‌ها به سرعت رو به افزایش بود، به پایتخت نزدیک می‌شدند، جهاندارشاه، بدون هیچ اقدام مفیدی برای تثبیت دولت خود و اصلاح امور، اوقات را به خوش‌گذرانی و مصاحبت با معشوقه‌اش لال‌کنور، که امتیاز محل بیگم خوانده می‌شد، می‌گذراند. سیاست‌های نادرست جهاندارشاه در تفویض مناصب به افراد، سهل‌انگاری و رقابت‌های سیاسی میان ذوالفقارخان و برخی از بزرگان دربار، از جمله کولتاش‌خان، که به منصب امیرالامرای رسیده، و از جمله‌ی معتمدان نزدیک شاه شده بود، از یک سو، و دشمنی لال‌کنور با ذوالفقارخان و دسیسه برضد او از سوی دیگر، نه تنها جهاندارشاه را از تدبیر برای رویارویی با فرخ‌سیر بازداشت؛ بلکه موجب شد تا ذوالفقارخان نیز، نسبت به این حادثه، بی تفاوت بماند.

سرانجام، لشکریان فرخ‌سیر، به‌نزدیک پایتخت رسیدند؛ و جهاندارشاه، پسرش اعزالدین را به‌مقابله فرستاد. اعزالدین یارای مقاومت نداشت و شکست خورد و تمام تجهیزات و جواهرات اردویش به‌دست فرخ‌سیر افتاد؛ و خود او شبانه به اکبرآباد (آگره) گریخت. جهاندارشاه نیز در شب ۴ ذیقعدہی ۱۱۲۴ ق / ۲۲ نوامبر ۱۷۱۲ م، از دهلی به آگره رفت. چندی بعد، در اواسط ذیقعدہ، با لشکری بزرگ، به‌جنگ فرخ‌سیر آمد. به‌گفته‌ی خوافی‌خان، نارضایی میان امرای ایرانی و تورانی که در خدمت جهاندارشاه بودند، و به‌ویژه اختلاف‌هایی که میان ذوالفقارخان و کولکناش‌خان وجود داشت، از ضعف این سپاه بود.

